

پرتاب سنگه برادر راجه مانسنگه (که مدار کار او بود) از
سهل انگاری رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عرصهٔ رزم
آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسیار بعدم شتافت
مها سنگه قائم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم (که جلال
کهوکردال و قاضی مؤمن در مضافات صوبهٔ مذکور غبار فتنه
برانگیخته بودند) از در تنبیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود
سال پنجاهم بمنصب در هزاری سه صد سوار سرفرازی یافت
سال دوم جهانگیری با فرجه بهم بنگش تعین یافت - سال
سیوم خواهر او را هشتاد هزار روپیه ساچق فرستاده داخل محل
کردند - راجه مانسنگه شصت فیل بطریق جهاز گذرانید - سال
پنجم بعنایت علم سر بلذدی اندرخت - و در همین سال به تنبیه
بکرماجیت زمیندار باندو (که بغی ورزیده بود) تعین گردید
سال هفتم اضافهٔ پانصدی ذات پانصد سوار یافت - و بعد
فوت مانسنگه چون پادشاه بنابر وفور توجه بر بهار سنگه او را
کلانتر قوم ساخت بنلافی آن پانصدی ذات بر منصب او افزوده
خلعت و خنجر مرصع برای او فرستاد - و ولایت باندو
در انعام او مقرر شد - سال دهم بخطاب راجگی و عنایت نقاره
چهار ناموری برافروخت - سال یازدهم باضافهٔ پانصدی ذات
پانصد سوار درجهٔ ارتقا پیمود - سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۲۶)
هزار و بیست و شش هجری در بالاپور ولایت برادر یا بعدم خانه

کشیدن - پسرش میرزا راجه جیسنکه اسمت - که احوال او جداگانه
و تمزده کلک و قانع نگار شد *

• راجه سورجمل •

پسر کلان راجه باسو سمت - چون از بد سگالی و آشوب طلبی
پدر را از خود سرگران داشته آخرها راجه بنابر توهین (که از
کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود) زندانی ساخت - پس
از فوت راجه چون در پسر دیگرش رشده احساس نمیشد ناچار
جذبات مکانی جهت انتظام سلسله زمینداری و پاسبانی آن اُلکا
سورجمل را بخطاب راجگی و منصب دو هزاره برنواخته متعال
زمینداری را بازر و سامانی (که از سالها اندوخته پدرش
بود) بے سهم و شریک پدر مرحومت فرمود - و بهرامی مرتضی
خان شبنخ فرید (که بتسخیر قلعه کانگره مامور شده بود)
دستوری یافت - چون بمساعی شیخ کار بر متحصنان بدشواری
کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام
ناسازی و کار شکنی در آمده پرده آزر از میان بر گرفت
و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت برخاست - مرتضی
خان بحضور نوشت - که آثار بغی و نادرالتخواهی از وجنات
حال سورجمل ظاهر است - چون بذابر بودن مثل مرتضی خان
سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بتوتیت فتنه و آشوب

نیازستن پرداختن و علاج پادشاهزاده شاهجهان ملتجی گشته
 عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریریک ارباب غرض با من
 بود مزاجی بهم رسانیده - و بعضیان و بغی متهم نموده
 در فکر برانداختن من است - امید که باعث حیات و سبب
 طجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند
 مقام این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگی
 در پیچید . و قلع قلع در عقد توفیق افتاد - از حسب التماس
 شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و در همان ایام
 بهمراهی شاهزاده بهم دکن رخصت یافت - و پس از معاودت
 ازان یساق رسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هرچند
 او را دزدان کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور
 بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان او را
 با شاه قلی خان محمد تقی بهشتی سرکار خود بدان مهم تعیین
 نمودند - همین که بمقصد پیوست با شاه قلی خان آغاز ستیزه
 نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمی آید
 و این کار ازو منتهی نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح
 این قلعه بصورت میسر است - لهذا شاه قلی خان را بحضور
 طلب داشته راجه بگرماییک (که از عمد های دولت شاهی بود)
 باخروج تازه زور رخصت یافت *

سوزجمل تا رسیدن راجه فرصت غنیمت شمرده نخواست

جمعی از بگدهای درگاه را بیهانه آنکه مدتها بمقتضای کشیده
 به سامان شده اند رخصت نمود - که بمحال جاگیرهای خود
 شتافته تا آمدن راجه بمسامان خود پردازند - و پس ازین تفرقه
 آن قابو طلب آثار بغی و فساد ظاهر ساخته دست تعدی و تجاوز
 دراز نمود - و انتزاع از پرکانات دامن کوه را (که بجاگیر
 اعتماد الدوله مقرر بود) ناخنه از نقد و جنس هرچه یافت
 متصرف گردید - سید صفی بارهه با بقیه کمکیان (که با وصف
 رخصت او هنوز بجاگیر خودها نرفته بودند) با جمع از خویشان
 پای همدی افشوده شریک شهادت چشید - و برخی زخمی
 گشتند - و بعضی بک یا خود را بگوشه سلامت کشیدند *

چون آخر سال سیزدهم راجه بکرماجیمی بدان حدود پیوست
 آن مدبر حبله ساز خواست - که به تیدال و گربزت روزی چند بصر
 آرد - راجه (که از حقیقت کار آگاهی داشت) بسخن او نپرداخته
 قدم جرأت و جلالت پیش نهاد - سورجمل از بغض برگشتگی
 به آنکه بزرگی معامله و ارسد از غایبی جسارت و دلیری
 بجنگ صف اقدام نمود - و بانددک زد و خوردی مردم بسیار
 بکشتن داد راه آزارگی سپرد - و قلعه مؤ و مهری (که امتضاد
 قوی او بود) به تمپ بدست آمده مانع (که ابا عن جد
 بار رسیده بود) بی سپر عساکر پادشاهی شد - و او بعنال
 تها بگریوهای دشوار پناه برده خاک مدلت و خواری

بر فوق روزگار خود بیخست - و در همان آوارگی رخت ادبار
بمقر سقر کشید *

* واجه سرجه سنگه راتھرو *

پسر اودیسنگه عرف موته راجه بن رای مالدیو زمیذدار
ملزوار اسم - که آکائے سمک از موبه اجمیر - درازا صد کرده
و پهنا شصت - سرکار اجمیر و جوده پور و سردهی و ناگور
و بیکنیر داخل آن - رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان
بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون
معزالدین سام از کارزار پتهورا^(۲) و پرداخمت^(۳) بیکار جیچند راجه
تنوج در سر گرفت - راجه در گریز پائی نگذگ در شده بسیلاب
نیستی رفت - نران^(۴) او بناکامی افتاد - سهیلا برادر زاده او
در شمس آباد می بود - او نیز با بسیاری بعدم سرا رخت
کشید - سه بصو او سوتیک و اسوتهاما و اچه عزم گجرات نمودند
و دریالی^(۵) نزدیک سوجت چنده بر آسودند - دران هنگام قوم میغه^(۶)
پتاراج سکند آنجا (که گره برهن بود) رسیدند - اینها برآمده
دان مردانگی داده بر شکستند - برهمنان بخیایشگری پیش آمدند
و گرد ناکامی شمت و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

(۲) در [بعضی نسخه] پتهورا (۳) نسخه [ب] هوای لکھنر ملک

بیکارهی چند (۴) نسخه [ب] برادر او (۵) در [بعضی نسخه] پالی

(۶) یا منبه باشد *

(باب الرابع) [۱۸۰] (مآثر الامراء)

چابکدستی بکار برده ولایت کهیر از قوم کوهل بر آوردند
سوتیک جدا شده ایذرا (۲) از میزده بگرفتند - و آنچه بکلانہ رفتہ
آن ملک را از کولی بتصرف خویش در آورد - و نژاد اینها
در آن ملک جا گرفتند - اسوتها (که در ماژور ماند) رفتہ رفتہ
کار فرزندان او بلندی گرا شد - رای مالدیو شانزدهم یوز
اوسمک - پس از فوت او چندر سین پسر کوچکش جانشین
گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشدیانی (که پادشاه باجمیر
شاملتہ بعد فراغ زیارت عطف عثمان بجانب ناگور نموده
به بند و بسکت آن ناحیہ توجه داشت) ملازمت خسروانی
در یاسک - و سال نوزدهم چون خبر سرتابی او بعرض رسید
جمعی از امرا به تذبیه او تعیین شدند - و کلمہ برادرزادہ او (که
در شهر سوخت می بود) از تعاقب امرا بمعجز گرائیدہ
بلشکر پادشاهی پیوست - و چون فوج پادشاهی مہسوارا تاخته
بمقام قلعہ سوزتہ پرداختند فوجی دیگر بتادیب او نامزد
شد - او خود را بشعاب جبال کشید - و سال بیست و یکم کلمہ
برادرزادہ او باز جمعیتے فراهم نموده قلعہ ونکور مستحکم
ساختند - و شهباز خان کنبو رفتہ مصغر نمود - و سال بیست
و پنجم جلوس (که چندر سین گرد فتنہ برانگیخت) از دسمی

(۲) در [بعضی نسخه] ایذرا (۳) نسخه [ب] منه (۴) نسخه [ب]

سوالہ (۵) نسخه [ب] جمعی (۶) در [بعضی نسخه] دیکنور *

پاینده خان مغل (که باتفاق دیگر جاگیر داران به تنبیه او تعیین شده بود) شکست یافت . اما اوردیسنگه عرف موده راجه بصفای ارادت حلقه بندگی در گوش کرده مان متی نامه مبیته او در عقد سلطان سلیم درآمد . که از بطن او سلطان خرم متولد شده . پستتر صوملی الیه بیش از پیش مورد عنایت پادشاهی گردیده بعتای جوده پور وطن او در جاگیر هربانندی اندوخت . سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان به تنبیه راجه مدهور بوندیاه نامزد گشت . سال بیست و هشتم باتفاق میوزا خان بن بیرام خان جهت تصفیه گجرات و فور نشاندن هنگامه مظفر خان گجراتی دستوری یافت . سال سی و هشتم بتادیمپ زهیندار سردهی شرف ارتخاص پذیرفت . سال چهارم فوت کرد . بمنصب هزارهی (سیده بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنگه بمنصب درخور سرفراز شد .

چون شاهزاده سلطان مراد بایالمی گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت . در سال چهارم و دوم از آنجا (که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزاده ساغان مراد بیساق دکن رفته بودند . و بهادر پسر کلان مظفر گجراتی جمعی از ارباش فراهم آورده بتاخت نصبات و قربات پرداخت) مشارالیه بقصد پیکار او از احمد آباد شتافت . صرف

(باب الواء) [۱۸۲] (مآثر الامراء)

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همک های داده راه
گریز سپرد - و چون بعد فوت سلطان مراد سلطان دانیال
بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراہ سلطان مذکور تعیینات
گردید - در سال چهل و پنجم باتفاق دولت خان لودی
بتادیب راجو دکنی از پیش شاهزاده نامزد شد - و سال
چهل و هفتم همراہ خانخانان عبدالرحیم به تذبذب خداوند خان
هبشی (که در سرکار پاتھری و پالم غبار فسان انگیخته بود)
دستوری یافت - و چون دران صوبہ مصدر خدمات پسندیده
گردیده بود سال چهل و هشتم حسب التماس شاهزاده دانیال
و خانخانان بعدایم نقارہ کوس ناموری فواضت - و سال سیوم
جلوس جهانگیری سعادت ملازمک دریافتہ سال چهارم از اصل
و اضافہ بمنصب چهار ہزاری ذات در ہزار سوار کامیاب گردید
و با منصبداران دیگر بکمک خانخانان صوبہ دار دکن تعیین شد
و سال ہشتم در رکاب سلطان خرم بمہم رانا شناتندہ و پستر
بہمراہی شاهزادہ مزبور بیداق دکن تعیین یافتہ سال دہم
باز بحضور آمدہ بعد حصول ملازمک بمنصب پنچہزاری
برنواختہ شد - و پس از واقعہ کشن سنگھ ہوادرش بتفصیل
(کہ در احوال نامبرودہ رقمزدہ کلک اخبارسلک گردیدہ) بوطن
رخصت دو ماہ یافت - بعد ازان باتفاق گجھنکھہ پسر خود
ہاستلام عتبہ خلافت چہرہ برافروختہ بدکن دستوری پذیرفت

در سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشتم
هجری همان جا باجل طبعی سفر عدم آبان گردید - پسرش
واجه کجسنگه است - احوالش جداگانه نگارش یافته •

• واجه بکرماجیت رای رایان •

سندرداس نام برهنه بود - در سرکار شاهزاده رای عهد
شاهجهان در زمره اهل قلم انتظام گرفته برشد و کار طلبی
بمیرسامانی امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر
کارهای شگرف گشته از قلم بشمشیر فراز دستی نمود - و در
مهم رانا با فوج جوار بتاخمت و قزاق آن ملک پرداخته لوازم
نهب و غارت و اسر و قتل از قوار واقع بجا آورد - و رانا
بوسیله او گردن ارادت بر بقیه اطاعت گذاشته ملازمت شاهي
در وقت - رای سندرداس از پیشگاه خلافت در پاداش ابن
نیکو خدمتگاری باضافه منصب و خطاب رای رایان اختصاص
گرفت - و چون مرتبه اول شاهزاده بهم دکن دستوری یافت
اورا باتفاق افضل خان باندوز پذیري و اخلاص گزینی ابراهیم
عادل شاه به بیجاپور کهیل فرمود - او آن خدمت را بعنوان شایسته
بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیه از نقد و جنس پیشکش
گرفت - و در لک روپیه را (که عادل شاه بود قواضع کرده بود)
لعل بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ (که در آب و قاب
و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر نداشت) از بندر کوه

بهست آوردند بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده
سرآمد پیشکش خود ساخته بنظر پدر والا قدر فر آوردن - راجه
بافاضه منصب و خطاب راجه بکرماجیت (که در هندوستان
عمده ترین خطایها است) فرق عزت بر افراخت *

چون درین سال آخر سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و ششم
صوبه گجرات در تیول شاهی مقرر گشت راجه بڈیابتی شاهزاده
بهکومت آن دیار نامور گردید - و فوج بر سر جام و بهاره
(که از زمینداران عمده صوبه گجرات اند) کشید - حدود
ملک اولین یک طرف ولایت سورتها و دیگر جانب دریای
شور پیوسته - درمیان ساحل دریای شور سمت مملکت گده
واقع شده - هرکدام صاحب جمعیت است - و هرکه بمرزبانگی
آنجا بر نشیند جام و بهاره نامند - درین مدت بدین هیچ یکی
سلاطین نیامده بودند - بکار پردازگی راجه ایل گشته در احمدآباد
بآستان بوس جنت مکانی رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون
سورجمل ولد راجه باسو (که بتصخیر قلعه کانگره تعیین
شده بود) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم
با فوج از بندهای شاهی و جمعی از ملازمان پادشاهی مثل
شهباز خان لودی و غیره بتصخیر آن موئل متبع (که
کهند تصخیر هیچ یکی از سلاطین دهلی بر شرفات آن نرسیده)
(۳) نضه [ب] بهاره - یا تهره باشد *

رخصت یافتی - راجه نخستین مالش هوزجمل پیش نهاد
 عزیمت ساخته بر سر او شتافتی - و او را بانگ زد و خورد
 آزاره دشت فراز ساخته قلعه مؤو و مهری (که مسکن و مقر
 آن مدبر بود) برکشوده محال زمینداری او را بی سپهر عساکر
 فیروززی نمود - و در جلدهی آن بمرحمت نقاره کوس ناموزی
 نواخت - و بمساعی جمیله در سال شانزدهم شوال سنه (۱۰۲۹)^(۲)
 هزار و بیست و نهم هجری بمحاصره قلعه کانگراه (که شهر آن
 بنگرکوت موسوم است) پرداخته در تضییق محصوران کوشید
 چون کار بدشواری کشید غرق محرم سنه (۱۰۳۰) یکهزار و سی
 پس از یکسال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند *
 این قلعه بدشواری کشائی و محکمی شهره آفاق است - شمالی
 لاهور میان کوهستان واقع شده - زمینداریان ولایت پنجاب را
 اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین
 آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قوم بقوم دیگر
 انتقال نموده - و بیگانه دست تسلط بر نیافته - از سلاطین اسلام
 سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد متوجه تصحیر او گشته
 مدتی محاصره نمود - چون یقین کرد (که انتحار آن قلعه از محالات
 است) بملاقات راجه خرسند گشته دست از آن باز داشت *
 گویند راجه سلطان را با جمعی بضیافت اندرون قلعه بود

(۲) نسخه [ب] یازدهم .

(باب الراد) [۱۸۶] (مائراامرا)

سلطان براجہ گفت کہ آردن^(۲) من بقلعہ بمید از احتیاط است
اگر این جماعت کہ همراه من اند قصد تو نمایند و قلعہ بتصرف
آردن چاره چیمت - راجہ بمردم خود اشارہ کرد - فوراً جوق
در جوق مسلح از کہین جاها برآمدند - سلطان متوہم گردید - راجہ
التماس نمود کہ غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات
ہوشیاری لازمہ این اوقات است - و پس ازان حرکت از سلاطین
دہلی فرجہ بتسخیر کانگرہ فرستاد کارے از پیش نروہ *

عروش ایشیانی بان ہمہ عزم ملک گیری و امتداد زمان
سلطنت و فرمانروائی (با آنکہ این آلکا پیوستہ بحدود ملک
یادشاهی است) متعرض تسخیر آن نگردید - یک مرتبہ (کہ
راجہ آنجا بذایر جہت مورد متاب شدہ بود) آن ولایت را
براجہ بیربر عنایت فرمودہ لشکرے بصرہاری حسین قالی خان
خانجہاں صاحب صوبہ پنجاب تعین نمود - او چون محاصرہ را
تنگ ساختم شورش ابراہیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر
باراجہ آشتی نمودہ بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجہ
چیچند مرزبان آن دژ پیوستہ بارسال پیشکش و استانبوس مدد
خلافت اعزاز سعادت می نمود *

در آغاز سال بیست و ششم سنہ (۹۹۰) نھصد و نود ہجری

(کہ بصرب دریای نیلاب نھضت واقع شد) عروش ایشیانی از

(۲) نعتہ [ب] آردن من بعد از *

انگلی راه بنماشای فیرونگی و شکرکاری بتظانۀ نگرکوت (که باستانی مطاف این دیار است) متوجه گردید - در نخستین منزل راجه جیچند بملازمت (سید) چون شب بقصبۀ دیسره (۲) که در تیلول راجه بیربر بود (بیتوتی شده در آن شب آن روحانی پیکر (که نادره کلای بدر منسوب دارند) در عالم مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی پادشاه را گذارده از آن بهیچ باز آرد - عتفوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش نموده باز گردید - همراگان را [که از دشواری راه و سختی گریوه لخته پیشانی عزیمت چین زده بود - و از درز باش شکوه سلطنت (که زبان بندے عظیم است) کمر یاری گفتار نداشت] نشاط ستوگ فور گرفت *

چون نوبت سلطنت بجهت مکانی رسید بکشایش آن تصمیم فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را (که صوبه دار پنجاب بود) بتسخیر آن مامور نمود - و از هنوز آن مهم را بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امری مرموز زمانه است و هر کاره رهین رتی آن بدگیش برآه عکس مطلب شتافت - درینوقت بیمن عزم شاهزاده ولی عهد و حسن نوردن راجه بکرماجیت این عقده دیرکشا صورت انحلال گرفت

سال شانزدهم جنگ مگانی بصیر قلعه تشریف برده شعائر اسلام
نجاری ساخته اساس مسجد گذاشت *

آن قلعه بر فراز کوه مرتفع واقع است - در کمال استحکام
بیست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن یک
کروه و پانزده طناب است - طول ربع کرده و در طناب - و عرض
از بیست و دو طناب زیاده و از بانوده کم نیست - و ارتفاع یکصد
و چهارده ذره - و در حوض کلان اندرون قلعه واقع است - نزدیک
شهر بتخانه سهامائی است - که بدرگا بهوانی مشهور - و آن را
نمودار ایزدی داند - و از در دست بزیارت آیند - و کام دل
برگیرند - شگفت آنکه بخواش زائی زبان ببوند - بوی را
در چند ساعت و طایفه را در یک دو روز باز درست شود
اگرچه حکمت پیشگان زبان را رویخته پذیرند لیکن بدین زودی
بس شگرف - و او را در افسانها هم خوابه مهادیو برگذارند
و دانایان این گروه قدرت او را بدین نام بر خوانند *

گذارش چنبر رود - که او از دید ناملائم خود را از هم
گذراند - و بیکر او چهارجا افتاد - سر و بعضی اعضا در
شمالی گوه کشمیر در طرف کاهراج - آنرا اساردها نامند - برخی
نزد بیجاپور دکن - آنرا تلجا بهوانی نامند - گویند آنچه
بخارز رخت نزدیک کانو ارتکا مچها زبان زد - و آنچه بر جای
خود ماند آنرا جالندهری گویند - و این سرزمین بغدادند

در نزدیک آن چند جا مشعل آسا شعله برزند - و برخی
 بسان بیخ سوزد - و آنرا جالامکھی نام کنند - و مردم بویاریت
 ورنند - و گوناگون اجناس بشعله در دهند - و ازان خجستهگی
 چشم دارند - بر غراز آن والا گنبدی اساس نهاده - هنگامه شگرف
 فراهم آید - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پندارند
 و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخی بتمناشا در شوند *
 و بعضی چنان بر سوزانند که چون زن مهانده را عمر بهر آمد
 از غایت دلجستگی نعلش او را حدی با خون میگردانید - چون
 ترکیب عنصری او متلاشی شد هر عضوی در جائی از هم
 فرود ریخت - در غور شرافت آن عضو نعظیم آن مکان نمایند
 چون سینه (که نصیبی بهایر اعضا شریفتر است) در اینجا
 افتاد آنرا نصیبی بجای دیگر گرامی تر دارند - و بعضی
 برانند که سنگی (که در باستانی ایام معبود کفار بود) آنرا
 اهل اسلام برداشته در دریا انداختند - و پس ازان برهنه مزور
 بنام آن سنگ سنگی دیگر نمود کرده - راجه از ساده لوحی
 یا بطمع زر (که از نذرات فراهم آید) بدان گرانیده بعزت
 و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سرنو
 در کان ضلالت غورچید - و قریب اسمی باین آنچه در کتب تواریخ
 نقل کرده اند - که چون سلطان غیورز شله بدانجا رسید شنید

که برهمنان آنجا از هنگامی (که سکندر ذوالقورنین اینجا آمده) صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت نوشابه را گرفته بمدینه منوره فرستاد - در شارع عام انداختند که پی سهر زایران شود - صاحب فرشته آردن که دین بتخانه یکزار و سه صد کتاب از براهمه سلف بود - سلطان فیروز شاه دانشوران آن طایفه را طامپ نموده لغت را ترجمه نمود - از آن جماعه عزالدین خالدخانی (که از شعرای آن عصر بود) کتابی در حکمت طبیعی و شگون تفارقات در سلک نظم کشیده دلائل فیروز شاهی نام کرده - الحق آن کتابی است متضمن اقسام حکمتی علمی و عملی *

بالجملة چون راجه بکرماجیبت بعد از فتح کانگره در سال یانزدهم با فوج شایسته بخدمت شاهی پیوست در همان ایام خبر رسید - که دنیا دازان دکن از کوتاه اندیشی باستماع انتهای الودیه پادشاهی بسیر کشمیر (که اقصای ممالک و از مستقر خلافت دور است) پا از حد خویش فرا تر گذاشته سیما ملک معذبر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده و بدهای پادشاهی (که در مکر فراهم آمده با غنیمت زد و خوردی می نمودند) از کمی آذوقه بدالایور آمده آنجا نیز پای ثبات نتوانستند انشود - ببرهانپور شتافته بخانطانان پیوستند . و غنیمت ملک پادشاهی را تاخته برهانپور را گرد گرفتند

لهذا بند و بسک ولایت یرفتن دکن منحصر در توجه شاهزاده
ولی عهد دانسته در همین سال سنه (۱۰۲۰) هزار و سی
هجری با امرای عظیم الشان رخصت یافت *

شاهزاده پس از رسیدن برهانیپور پنج فرج سی هزار سوار
بسرکردگی دازاب خان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن
و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعیین فرمود
اگرچه بظاهر سرداری کل بنام دازاب خان بود لیکن در معنی
کافرمانی جمیع التواج براجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه
در عرض هشت روز از برهانیپور بکهرکی (که اقامت گاه نظام شاه
و ملک مذکور بود) شتافته عمارات آن معموره را از بیخ و بن
برکزد - ملک مذکور چون چهره انبار در آئینه حال مشاهده نمود
بظاهر ندانست و فروتنی براجه قریب جمعی - و قرار یافت
که چهارده کور دام تنمّه محالات صوبه دکن (که در تصرف
دکنیان مانده) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقه پادشاهی
را گذاشته پنجاه لک روپیه از عادلشاهیه و قطب شاهیه
پیشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جمیع عساکر
بقصبه تمرنی معارفت نموده متوقف شود - راجه حسب الحکم^(۲)
شاهی متصل قصبه مذکور بر کنار رودخانه مشهور بکهرک پوزنا
سوزمین پدیدار در غایت استحکام قلعه از سنگ و آهک

اماس نهاد - و آنرا بطفرنگر موسوم ساخته ایام برشکال دران
مکان گذرانید *

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه
بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نور جهان
بیگم تسلط تمام یافت و قبض و بسط مهم ملکی و مالی
باختیار او درآمده جز اسم بی مسمای پادشاهی بر جنت مکانی
نماند بیگم از دور اندیشی بدان خیال افتاد - که درون هنگام
(که بیماری جنت مکانی با امتداد کشیده) اگر بحسب تقدیر
ساخته ناگزیر رو دهد خلافتی بشاهزاده ولی عهد بر می گردد
هر چند که شاهزاده با وی در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر
اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را (که
از شیر افکن خان داشت) بمسلطان شهریار (که کوچک ترین
اخلاف سلطنت بود) منسوب کرده در مقام تربیتی او گردید
و با شاهزاده و ایعهد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهی را نیز
منصرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم فدهار
طلب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید بپدر والا قدر
نوشت - که بغابر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو
وقفه تربی صلاح گشته - از انجا (که مقابله با شاه ایوان اتفاق افتاد)
سامان و سرانجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعه زنتپور برای
گذاشتن محل و قبائل امرا عنایت شود - و صوبه لهور (که

(مآثر الامراء) [۱۹۳] (باب التراء)

سوراء قندهار است) در قبول شاهي قرار يابد - تا سربراهي
آذوقه و ديگر ضروريات باساني صورت گيرد - و تا انجام و انصراف
اين يھاتي عزل و نصب و برافراختن و انداختن امراء (که
تعيين اين يوزش باشند) بمن موقوف باشد - تا ازاثر بيم و اميد
انتظام کارها پديد آيد •

بيگم (که منتهر تابو بود) ائمن مدعيات را در لباس ناملائم
و انموده چنان دلنشين ساخت که غرض شاهزاده آنست
که سلطنت را بدست خود آرد - و چندان مزاج جنت مکاني را
يشورش آرد که صوم قندهار بتمام شهرباز قرار يافته جاگير
شاهزاده را بي عهد (که در هندوستان بود) تغير فرموده امرای
همراهي ايشان را طالب حضور نمود - با وصف آنکه جنت مکاني
بقباحث ائمن امور را ميرسيد اما غير از استوضاي بيگم
چاره نداشت - هرچه او ميگفت بعمل مي آمد - تا آنکه
از طرفين کار بفرج کشي رسيد - ازان طرف جنت مکاني از دهلي
عبور فرمود - و ازين جانب موکب شاهي بمقام بلوچ روز
پيوست - و مسافت ده کوزه بيش نمازد - مقربان شاهي متفق
شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگيري بداد
بر نيابد - لشکر ما بکميت و کيفيت بر لشکر بادشاهي فزوني
دارد - مرصه نبرد بايد آراست - شاهزاده جواب داد که ارتکاب
چنين گستاخي (که نزن خدا و خلق ناستوده است) بخود

قرار نمیتوانم داد - اگر چشم زخمی بحضرت رسد گو فتح من
 شود ازین قسم سلطنت و دولت چه بهره - و کدام دل خوشی
 خواهد بود - غرض غیر ازین نیست که بدانندیشان فتنه سال
 ماله بسزا یابند *

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده با چهار پنج هزار
 سوار چهار گروهی جریبی جانب چپ از راه متعارف میل نموده
 در مقام کوتله (که داخل میوات است) توقف گزیند - و سه فوج
 بمرکردگی داراب خان و راجه بکرماجیم و راجه بهیم مقرر
 باید نمود - که بدور لشکر پادشاهی بتاخت و تاراج پرداخته
 راه آمد و شد غله مسدود نمایند - یحتمل که صورت آشتی
 رخ نماید - چون از جانب پادشاهی آصف خان بهراولی عبدالله
 خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان پیشتر زبان داده بود
 که وقت تقابل من بشما خواهم پیوست - و ازین امر غیر از
 شاهزاده و راجه دیگر اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان
 بحسب قرار داد اسمپ برانگیخت - راجه آنرا دریافته پیش
 داراب خان رفت - تا ادرا هم آگاه سازد - ناگاه نوازش خان
 پسر سعید خان چغتآ (که در هراولی فوج پادشاهی (نظام
 داشت) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تاخته - او نیز
 با فوج مقابل خود اسپان برداشت - و بر راجه (که با چهار پنج
 کس از نزد داراب خان برگشته می آمد) برخورد - غیرت

زنچیر پای عزیمت او گشته بمدانعت پرداخت - تا آنکه کمک
 برسد ناگاه تیر آفتنگ از سمت قضا پیشانی او رسید - و جان
 بجان آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود
 برگشتند - راجه بمنصب پنجهرزری ذات و سوار رسیده
 و عمده تر از در سرکار شاهزاده دای عهد کسی نبود - برادرش
 کتیر داس بنیابمت راجه در احمدآباد می بود *

* رای گوردهن سورج دهج *

ساکن کهازی کناره گنگ - گویند در مبادی حال سر دروازه
 کچهری نشسته نقل نویسی می کرد - سه چهار آنکه یومیه
 بهم میروسانید - آرزو داشت که درات برنجی میسر شود - نمیشن
 پس از چندست در دیوانی خواجه ابوالحسن تربتی باتفاق هرکرن
 ساکن کنهلا پینالی ^(۲) بازاد نوکری حضور خواجه رفت - او نگاه
 کرده گفت که هرکرن سیاق دان است - اما دزد معلوم می شود
 و گوردهن بیولوف - اول را سی زوبیه در ماهه دستخط کرد - و دوم را
 بیست و پنج - و چون نویت دیوانی باعتماد الدوله رسید گوردهن را
 بنجاه زوبیه در ماهه کرده بخشی شاگرد پیشه خود ساخت
 پس ازان بقطاب رانی و دیوانی اعتماد الدوله با پیشدستی
 پادشاهی سر برانراخت - و هر روز بر اعتبارش می افزود - رفته
 رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

(۲) در [بعضی نسخه] کنهلا پینالی - و در [بعضی] کنهلا پینالی *

هتا که خانخانان سپه سالار بخانه از رفته ملتجی شد *
 در سفر گجرات (که جنت مکانی بسیر دریای شور متوجه
 شد) شبی رای گوردهن از دربار بخانه می آمد - بانوای
 شریف الملک بخشی سرکار اعتماد الدوله شخصی شمشیر در
 بازاری او زد - کاری ناشست - ازان روز پایت عزتش ارتفاع دیگر
 پذیرفت - با آنکه عصمت بیگم منکوحه اعتماد الدوله با او بد بود
 اصلا در مرتبه او انحطاطی رو نداد - پس از فوت اعتماد الدوله
 صاحب اختیار سرکار نور جهان بیگم گردید - و در شورش
 مهابت خان (که دشمن این سلسله بود) زمانه سازی منظور
 داشته بار ساخت - مهابت خان جمیع مهابت جزو کل را بدو
 تفویض نمود - گوردهن از بد نژادی و نالحق شناسی در بدخواهی
 و غمازی خدایندگان نعمت شریک گشته بانشای خزائن و دفائن
 آنها پرداخت - و خود را رسوای عالم کرد - پس ازانکه این
 آشوب فرو نشست آصف خان اردا محبوس داشت - پس از
 مدتی در گذشت - زنش با او ستمی شد - اولاد نداشت - قصبه
 کهازی را که وطنش بود باعاطه پخته و عمارات عالی و راسته
 و بازارهای باغضا شهره ساخته گوردهن نگر نام گذاشت
 و خانهای سکنه آنجا را از سرنو پخته و مطبوع ترتیب داده
 حواله نمود - و محصول آن را برعیای اهل حرفه وقف کرد - هرکه
 هرچه بکارن فرا گیرد - و گل مانده و گل میش و مانده اسپ و شتر

(مائتوالمرا)

[۱۹۷]

(باب الرابع)

د بر و میش در رنگ ایاطیهای ولایت متصل وطن بکنار
 آب گنگ مرداد - شیر و جغزات و درمن بسیار حامل میشد
 و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهرا
 (۲) این روی آب گوردن نگر بتخانه عظیم بذا کرد - و در اوجین نیز
 تالاب و بتخانه ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته
 تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا بادگارس درین
 کپاه رباط ماند - بشوین کافر نعتی پس از اسواش بسرکار
 آشفتهای ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید
 و کھاری رطقتش بعین شجاعت خان باره تنظیر شد - ازان
 مال و مواشی اثری پدید نیامد *

* ع *

مال و مواشی اثری پدید نیامد *

* نه اثری نشان نه زخمخانه *

* راجه برسنگهدیو بندیلیه *

(۳) پسر راجه مدھکر است - از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان
 سلیم پیوسته بقتراک دولت خون را بقاء بود - چون در کشتن
 شیخ ابوالفضل طریق جرات پیمون عرش آشیانی مرکز فوجها برد
 تعیین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیای
 مردم سر بصحرای آرازگی نهاده - و اعواج پادشاهی دنبال او
 گرفته اند - چون دهمین سلطان بجایس جنت مکانی زینت
 گرفت برسنگهدیو در سال اول بمنصب سه هزاری سواروزی

(۲) نسخه [ب] آنروی آب (۳) در [بعضی نسخه] مدھکر *

یافتند - و در سال سیوم به همراهی مهتاب خان مهمم رانا تعیین شده
 به نمایندگی خلعت و اسب چهار عزت برافروختند - و در سال
 چهارم همراه خانجهان مهمم دکن راهی گشتند - و در سال هفتم
 از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره ذات دو هزار و دویست
 سوار ثوابی کامرانی برافروختند - در سال هشتم از دکن به عیناچی
 سلطان خرم (که بتادبب رانا امر سنگهه مامور شده بود)
 شتافتند - و باز بدکن رفتند - سال چهاردهم (که پادشاهزاده مرزبور
 بدکن عزیزت نمود) از جنگ با دکنان با دو سه هزار سوار
 و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردیدند - و در ایامی (که
 فیما بین جنم مکانی و سلطان خرم غبار دورتی برخاست) نامبرده
 فوج آراسته بقطر در آورده در سال هیزدهم به همراهی سلطان
 پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشتند *
 چون اواخر عهد جنم مکانی کارها بآزای دیگران محول بود
 و بازار کارسازی گرمی داشتند از بدستاریز رشوت دست قطاول
 بتعلقات زمبنداران گرد و پیش دراز ساخته ملکی وسیع سبر حاصل
 بتصرف درآوردند - و ثروت و مکنت از بجائے رسید که هیچ
 یکی از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست
 و دوم مطابق سنه (۱۰۳۶) هزار رسی و شش هجری بساط
 زندگی در نوردیدند - بتخانه واقع متهورا (که در عهد عالمگیری
 مسجد ساخته اند) از مستعدتات برسنگهه دیو آمدند - چون

لش نیکو خدمتی او در درگاه جنک مکانی درست نشسته بود
از بے پروا مزاجیها پاس خاطر شقاوت ذخائر او را بر حفظ
شریعت غرا مقدم داشته باجازات تاسیس این دیوخانه آن
ضالمت کیش را خوشدل نمود - او بخرج سی و سه لک روپیه
در کمال (صافیت و استواری مرتب ساختم - خصوص در تزئین
و یرکاری مبالغه بکار برد - و در اوندچمه نیز عمارات عالیه
) که در فصحی و وسعت و زیب و زینت مزین تمام بر منازل
دیگران (ازد) ساخت - میما بتخانه ایست پهلوی حویلیج او
در کمال ارتفاع و عظمت - مبلغ کلی صرف کرده - و تالاب شیرساگر
(که محیطش پنج و نیم کورهی پادشاهی است) و تالاب سمندر ساگر
(که درش بیست کوره) و انج در برگنده مائرا - و درین مکان
قویب سه صد تالاب پهنار است - پسران بسیار داشته - از انجمله
بچهار سانگه و پهار سانگه اند - که احوال هر دو جداگانه
توقیم یافته *

• رستم خان شغالی •

یوسف بیگ نام - بمیامن تربیت و التفات شاهزاده شاهجهان
از پایه قلعه پیکری و احدی بوالا مرتبه امارت برآمده از منصب
سه پستی بمنصب پنجهازاری ترقی نموده صاحب علم و تقاره
(۳)

(۲) نسخه [ب] پهنار داشت (۳) در غیبات اللغات آورده که در دست
خاص بمعنی در صد است و برین قیاس جاری نیست *